

زمانی برای خود

وقت آزاد و آسایش و تن‌آسایی حاصل آن، امری است که در گذشته‌های باستانی جوامع، کمتر مجال بروز می‌یافت ...



وقت آزاد و آسایش و تن‌آسایی حاصل آن، امری است که در گذشته‌های باستانی جوامع، کمتر مجال بروز می‌یافت . به این معنا که مرز مابین کار و فراغت در جامعه‌های باستانی چندان مشخص نبود و اگر هم فراغتی پس از کار سخت و دشوار پیدا می‌شد، تابع آهنگ و نظم طبیعی کار بود؛ به این معنا، آزادی و انتخاب فرد در آن نقش چندانی نداشت اما نمی‌توان منکر شد که فراغت حتی در جامعه‌های ابتدایی، خاص طبقه و قشرهای مرفه اجتماع بود و اتفاقاً همین طبقه به تولید فرهنگ رسمی دست می‌یازید. با این حال، تخصیص دادن وقت آزاد و زمان آسودگی برای انسان‌ها تا بتوانند بیرون از چارچوب‌های تحمیلی زندگانی روزمره، ذهن و روان خویش را آزاد و رها سازند، از جمله اموری است که در زندگی مدرن اهمیت یافته است. به همین دلیل، به قولی باید میزان پیشرفت یک جامعه را از فراهم‌سازی امکاناتی که جهت اوقات فراغت شهروندان در نظر گرفته شناخت. این مسئله نقش برنامه‌ریزی دولت و دستگاه سیاسی را در تعیین حدود مرز و ترسیم اوقات فراغت و بخش‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری آن روشن می‌سازد.

مطلب حاضر، با نگاه کوتاهی به سیر جامعه‌های ابتدایی و جامعه‌های مدرن و نحوه مواجهه انسان به مسئله «زمان؛« تلاش دارد تا به مسئله اوقات فراغت از منظر نسبت انسان با زمان بپردازد.

زمان، خواه به‌عنوان یک پدیده- که تغییرات و رخدادها نمود عینی آن هستند- خواه به‌عنوان یک مفهوم، نقش مؤثری در تجربه و اندیشه بشری داشته است. انسان «بدوی«؛ یا «اسطوره‌اندیش«؛ با آمد و شد روز و شب و پی هم‌آبی فصل‌ها و زادمرد گیاهان و جانوران و نیز خود انسان، متوجه این حقیقت اندوهبار شد که هیچ وجودی (به‌جز خدا یا در ذهنیت وی خدایان) همیشگی و پایدار نیست و همه‌چیز دستخوش تغییر، نابودی و زوال است. بر این بنیان بود که او کوشید با اتکا به ذهنیت اسطوره‌ای خویش، گریزهایی از این وضعیت وجودی رنجبار بیابد.

او در این میان، دست نیاز به سوی خدایان گشود و از آنها خواهان بی‌مرگی و جاودانگی شد و هنگامی که به‌سان قهرمان سومری؛ گیلگمش، نومید از دستیابی به آن شد، جشن‌هایی برپا داشت تا در سایه‌سار آنها و با بازگشت به زمان آغازین و ازلی، رنج گذر زمان را بر خود هموار سازد. جشن با پیوند زدن انسان به زمان ازلی؛ یعنی آن هنگام که هنوز هستی پا به دایره وجود نهاده بود، وجود کرانمند وی را با لحظه‌های ناب زمان درمی‌آمیخت.

او می‌پنداشت که زمان آستن زندگی و آفرینش است و خداوند با نظم‌دهی به آشوب نخستین و زمان ازلی و بیکرانه، کیهان را می‌آفریند. به بیان بهتر؛ آفرینش، تبدیل زمان بیکرانه به زمان کرانمند بود. چنانکه در روایت‌های بُندهشنی (آغاز خلقت) بازمانده از ادیان گوناگون، آفرینش پروردگار در چند روز گفته شده است. بعدها نیز در دوران حیات فلسفی بشر، فیلسوفانی چون هراکلیتوس و آناکسیماندر، نظم جهان و گوهر هستی را بر مبنای زمان دانستند.

انسان در جشن، گونه‌ای تجربه وجودی را حس می‌کند که در زندگانی روزانه خویش از آن بی‌بهره است. جشن بار گوهر هستی را بر دوش دارد و آدمی با شرکت در آن، بر توش و توان و امکان هستی خویش می‌افزاید. به همین دلیل، جشن، شادی و آرامشی ویژه را برای انسان به‌ارمغان می‌آورد. رامش و آسایشی که از جشن نصیب انسان می‌شود، او را دمی از هستی ناپایدار و گذرایش دور ساخته و با جاودانگی و بیکرانگی پیوندش می‌دهد. بر این بنیان در جشن، هم‌زمان دو عنصر فراروی (استعداد) و عنصر آفرینندگی و خلاقیت پدیدار می‌شوند؛ یعنی فراروی از هر آنچه هست و خلاقیت و آفرینندگی بر پایه آن تجربه‌ای که از جشن دریافت‌ایم. از این‌رو، به یک معنا، جشن، بازسازی و بازآفرینی انسان است.

از این‌نظر، شاید بتوان هنر را نزدیک‌ترین پدیده به جشن دانست. در هنر نیز انسان از وضعیت موجود فرامی‌رود و اموری را که از دیدرس تجربه روزمره به‌دور است به تماشا می‌نشیند. اینگونه است که هم هنر و هم جشن با بخشیدن نوعی لذت و شادمانی به انسان، او را برای کندوکاو بهتر و شایسته‌تر در همین زندگانی روزمره، جهت بازیابی و کشف امکانات نهفته در هستی خود آماده می‌سازند. جشن، انسان را از چرخه مکرر و ملالت‌بار زمان می‌رهاند و او را برای آتاتی چند به بیرون از آن (چرخه) می‌برد و آنگاه به آن بازمی‌آورد.

با این حال، در دوره‌ای از زندگانی بشر؛ یعنی آنگاه که نخستین بارقه‌های اندیشه فلسفی درخشیدن گرفت، مفهوم و تبیین دیگری از زمان رواج یافت که در دوران مدرن شکل نوینی به خودگرفت؛ به این معنا که برای نخستین بار نزد فیلسوفان یونانی چون فیثاغورث، افلاطون و ارسطو، زمان از بار اسطوره‌ای پیش‌گفته‌اش خارج شد و پدیده‌ای کمی و قابل اندازه‌گیری دانسته شد. در اندیشه فیثاغورث، عدد و مقدار نشانگر سرشت زمان بود و همین تعیین ریاضی‌وار زمان بود که راه را برای زمان نیوتنی که ریشه تلقی مدرن از زمان است، فراهم کرد. از این‌پس، زمان از امری حسی- که پیش‌تر بود- به امری انتزاعی بدل شد.

به بیان بهتر، با پیدایی برداشت علمی و کمی از زمان در دوران مدرن، زمان از خود پابندگی و استقلال پیشین خود بیرون آمد و در قلمرو شناخت و تصرف آدمی قرار گرفت. انسان دیگر اکنون می‌رفت که بر زمان چیره شود و بر اسب سرکش آن لگام زند. از این پس

بود که زمان به حیثه آگاهی انسان وارد شد و نقش مهمی در برنامه‌ریزی‌های کلان اجتماعی و سیاسی جامعه‌های مدرن یافت. این تلقی نوین از زمان، یک تلقی تک‌خطی بود؛ یعنی درست در برابر آن تلقی دایره‌وار و چرخه‌ای انسان باستانی از زمان قرار می‌گرفت. اکنون انسان بود که می‌خواست بر زمان فرمان براند و آن را بر وفق خواست و اشتیاق خویش رام سازد.

اگر تاریخ فلسفه غرب را در یک معنای کلان، کوششی در راستای تبیین همین مفهوم تک‌خطی از زمان بدانیم، راه دوری نرفته‌ایم. از افلاطون و ارسطو تا دکارت، کانت، هگل، مارکس، نیچه، (البته نیچه با طرح ایده #171؛ بازگشت جاودانه همان «؛ تا حدی به تلقی اسطوره‌ای زمان نزدیک شد) هیدگر، اینشتین، دریدا و رورتی، همه و همه به‌طور مستقیم یا تلویحی در چارچوب این تلقی تک‌خطی و کمی از زمان اندیشیده‌اند. برای نمونه، کانت- برخلاف نیاکان باستانی‌اش- زمان را امری ذهنی می‌دانست.

اکنون زمان چرخه‌وار جز در اسطوره‌های ملت‌های گذشته و آیین‌هایی بودایی و هندو و نیز در جشن‌های بازمانده از تجربه نخستین رویارویی‌های انسان با زمان نمود چندانی ندارد. گرچه این جشن‌ها نیز از سازوکار زندگی مدرن تأثیر پذیرفته‌اند اما هسته نخستین آنها یادآور همان تلقی چرخه‌وار اسطوره‌ای از زمان است. با این حال جشن‌های باستانی، در تحول جدید خود، یک تفاوت عمده با گذشته خود دارند و این گره‌گاه مهمی است که ما را به بحث #171؛ وقت آزاد«؛ و #171؛ اوقات فراغت«؛ رهنمون می‌سازد؛ به این معنا که امروزه جشن‌ها کمتر- جز در موارد اندکی- جمعی برگزار می‌شوند و بیشتر حالتی فردی یافته‌اند.

در گذشته‌های دور، فضا و جایگاه برگزاری جشن‌ها عمومی بود و همگان در آن شرکت می‌کردند. این مسئله شاید به این دلیل بود که در جامعه‌های باستانی گرایش‌ها و خواست‌های توده‌وار بر اجتماع سایه می‌افکند و هر فعالیتی از جمله جشن نیز خارج از این نبود. اما در جامعه مدرن، اجتماع از حالت توده‌وار خود بیرون آمده و فردیت‌ها برجسته شده‌اند. بر این اساس، جشن‌ها نیز خصیلتی فردی یافته‌اند.

در جوامع باستان اوقات فراغت، اینگونه که در جامعه‌های مدرن شاهد آن هستیم، وجود نداشت. در آن جامعه‌ها، طبقه‌های اجتماعی از منظر کار و فعالیت بر 2 دسته، بندگان و سروران بخش می‌شدند. گروه اول، تمام وقت‌شان صرف کار و فعالیت می‌شد و گروه دوم فرصت زیادی برای فعالیت‌های تفریحی و تن‌آسایی داشتند. برای نمونه در مصر، ایران و آشور و بابل باستان فعالیت‌هایی شامل اسب‌سواری، کشتی، تیراندازی و انواع هنرها ویژه سروران و اشراف بود. اما در یونان به ویژه دوران افلاطون و ارسطو واقعیت دیگری در سطح زندگی انسان‌ها آشکار شد.

در این دوران با رشد و گسترش فلسفه و خردورزی و به پیرو آن پیدایی شهروندی، اوقات فراغت، از بایسته‌های زندگی شهروندان شمرده شد تمدن مدرن که به یک معنا، برآمده از 2 تمدن یونانی- رومی است، به ویژه با تکیه بر بنیان‌های شهروندی پدید آمده در یونان و نیز توجه به حقوق شهروند در حیات سیاسی- اجتماعی، بر تمایز میان کار از فراغت تأکید کرد. در واقع، تقسیم کار در دوران جدید که به پیروی از شکل‌بندی طبقه‌های اجتماعی نمود یافته بود، مهندسی انسان مدرن در حوزه کار و زمان بود. در دوران باستان و پیشامدرن، تقسیم‌کار به نحو امروز وجود نداشت و همچنان که اشاره شد- گروه‌بندی اجتماعی بندگان و سروران، کار را مختص بندگان و تفریح و آسایش را ویژه سروران قرار داده بود.

در دوران مدرن هم کمابیش این گروه‌بندی اجتماعی در اشکال نوین‌تری تداوم یافت، مثل (گروه‌بندی) کارگر و سرمایه‌دار اما با این تفاوت که هم جامعه و به تبع آن رابطه انسان با کار و زمان نیز پیچیده‌تر و متفاوت‌تر شده بود و هم آنکه پیدایی و گسترش ایده شهروندی و دمکراسی به ویژه دولت رفاه قلمرو آسایش و تن‌آسایی را برای همه شهروندان در نظر می‌آورد. بر این بنیان، امروزه دولت‌ها در برنامه‌ریزی و زمان‌بندی برای اوقات فراغت شهروندان، گوی سبقت را از هم می‌ربایند.

تردیدی نیست که دولت‌ها از این طریق خواهند توانست بر زمان تن‌آسایی و فراغت شهروندان چیره شوند و آنگونه که می‌خواهند به آن جهت دهند. امروزه می‌توان آشکارا مولفه‌های ایدئولوژیک را در سامان‌دهی اوقات فراغت شهروندان از سوی دولت‌ها دید. با این حال هم اکنون اوقات فراغت از بایستگی‌های زندگی شهروندی است و فعالیتی شادی‌آفرین و لذت‌بخش برای رشد و شکوفایی فردی و اجتماعی شمرده می‌شود.

#171؛ زمان«؛ همچنان برای انسان عامل تعیین‌کننده‌ای است؛ اگر در دوران باستان، انسان می‌کوشید تا از دور زمان، به واسطه برگزاری جشن‌ها، اندکی رهایی یابد و خاطر خویش را از هراس ناشی از زمان کرانمند که پایانی جز مرگ ندارد آسوده گرداند. امروزه نیز گرچه به ظاهر، آدمی افسار زمان را دست خود گرفته و می‌خواهد بر آن فرمان براند و آن را در جهت گسترش زندگی، شادی و امید بیشتر به زیبایی‌های زندگی پیش برد، اما هنوز فرجام زمان برای وی و ترس آگاهی ناشی از آن- به‌رغم رانده شدن آن به گوشه‌های ناخودآگاهی وی- هر از گاهی وجود آسیب‌پذیر او را فرا می‌گیرد.

انسان معاصر می‌داند که در جهانی که سرنوشت محتوم آن مرگ است، افکنده شده اما می‌کوشد تا در #171؛ جهان بودن«؛ را با همه اضطراب‌ها و دل‌نگرانی‌های برخاسته از آن تجربه کند. تن‌آسایی و فراغت، می‌تواند تجربه بهتر و زیباتری از #171؛ درجهان بودن«؛ را به انسان دهد. برنامه‌ریزی برای اوقات فراغت می‌تواند تجربه آفرینندگی و زیبایی‌شناسانه‌ای را فراروی انسان قرار دهد. انسان کنونی به دلیل دگرگونی در نظام دانایی‌اش، قادر به برگزاری جشن‌هایی از نوع گذشته نیست اما می‌تواند زمانی را برای خود تعریف کند و جشنی کوچک در آن ترتیب دهد. شاید یکی از مهم‌ترین وجوه هنر انسان امروز، بازآفرینی خویشتن در پرتو اوقات فراغت باشد.

همشهری آنلاین- محمدرضا ارشاد